اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحثی که بنا شد که مطرح بکنيم راجع به ببينيم که از عبارات مرحوم شيخ که در حقيقت بايد گفت جزء اولين نفرهای است که سعی می­کند ارتکاز طائفه را بر جهات رجالی قرار بدهند که توضيحاتش گذشت و گفتيم يک مقدار عبارت مرحوم شيخ را بخوانيم البته ما فعلاً همه عبارت ايشان حتی معظمش را هم نمی­خوانيم بعض جاها که الآن محل شاهد است آن­جا را مطرح می­شويم البته ايشان حالا در بخش­های که دارد يکی از مطالبی که ما رد کرديم آن شب و نخوانديم 343 همين جلد يک عده آن شب نخوانديم حالا فقط اين را می­خواستم بگويم و يبين ذلک ايضاً انه قد روی عن الصادق انه سئل عن اختلاف اصحابه فی المواقيت و غير ذلک فقال عليه­السلام انا خالفت بينهم فترک الانکار لاختلافهم ثم اضاف الاختلاف الی انه امرهم به فلولا ان ذلک کان جائزاً لما جاز ذلک منه عليه­السلام تعجب است از مرحوم شيخ اين مطلب را مرحوم آقای حدائق هم مفصل آورده عرض کردم چون اين مباحث را بايد بگذاريم در مبحث انشاءالله تقيه و کيفيت تقيه،

س:

41: 1

ج: بلی اين، حالا نکته­اش اين است که می­خواهم عرض بکنم اين چون نخوانديم حالا گفتم يک توضيحی لذا مرحوم صاحب حدائق می­گويد گاهی تقيه لازم نيست قول اهل سنت باشد خود ائمه عليهم السلام برای اين­که بين شيعه اختلاف باشد خودشان ايجاد اختلاف کردند که شيعه شناخته نشود و اين روايت را آوردند انا خالفت بينهم آنچه که اين­جا الآن محل شاهد است اين کلمه فی المواقيت و غير ذلک، پس تعجب است از مرحوم شيخ با جلالت شأنش آنی که ما داريم فقط در مواقيت است غير ذلک نداريم تعجب است از ايشان، اين در مواقيت است در مواقيت هم فقط نماز ظهر که محل اشکال بوده

س: ظهر يا مغرب

ج: نه ظهر فقط، مغرب را می­خواندند يعنی مغرب مشکل نبوده فقط يک عده هم می­گويند از اصحاب ابی الخطاب ديرتر می­خواندند تا هوی کاملاً تاريک می­شده ديگر آن­ها ارزش وجودی نداشتند اما در ظهر مثل زراره مخالف بوده مخصوصاً در کوفه چون مثل ابوحنيفه­ای و اصحابش مثلاً معروف بين مسلمان­ها اين بود که از زوال شمس تا هفت قدم يعنی تا شاخص اندازه خودش بشود قدم کنايه از طول شاخص بود چون شاخص هفت قدم بوده وقتی می­گفتند سايه هفت قدم شده يعنی به اندازه خودش بود اين­ها ظهر را تا هفت قدم عصر را از هفت به بعد می­دانستند تا چهار ده قدم ابوحنيفه ظهر را می­گفت سر هفت قدم حالا اصلاً کاملاً و لذا به عنوان اين­­که يک رأی شاذ بين جمعی و عصر را می­گفت سر چهارده قدم آن وقت در اصحاب ما هم زراره اين را عمل می­کرد سر هفت قدم ظهر سر چهارده قدم عصر و حتی دارد که حضرت صادق به يکی اصحاب به نام محمد ابن ابی عمير فرمودند برو به زراره بگو که مثل اصحاب نماز بخواند اين غير از ابن ابی عمير معروف اين شخص ديگری است که نمی­شناسيم می­گويد رفتم به زراره گفتم زراره گفت بلی می­­دانم تو مثلاً درست گفتی اما خود امام صادق به من امری کرده من به همان امر می­مانم با اين­که فرستاده عوض کن عوض نکرد آن وقت در ذيل روايت دارد که فقط عبدالله ابن بکير پسر برادر ايشان در آن وقت نماز می­خواند با عموی خودش زراره آن وقت آنجا حضرت فرمود انا خالفت بينهم اصلاً انا خالفت بينهم آنجا چون اين منشأ بود نماز ظهر بود شيعيان کاملاً شناخته می­شدند در مسجد کوفه وقتی که مثلاً در يک وقت واحد مثلاً شيعه اگر می­آمد نيم ساعت مثلی که الآن تقريباً در مدينه نيم ساعت بعد از آذان من با يکی از اين اهل مدينه صحبت کردم می­گفت ما مالکی هستيم ما اين قدر تأخير نمی­اندازيم ما ربع ساعت مثلاً گفت اين­ها خيلی تأثير می­اندازند نيم ساعت آن وقت اگر شيعه می­آمد در يک وقت معين نماز می­خواند شناخته می­شد ديگر واضح است خيلی واضح است،

س: اسباب زحمت می­شد

ج: خيلی راحت بود شيعه را خيلی راحت می­شد در کوفه شناخت، هر کسی آمد نماز ظهر را در روز روشن در مسجد کوفه در اين وقت نماز خواند می­شود شيعه اينی که امام فرمود انا خالفت بينهم نه به اين معنی که بقيه جاهای هم که روايت هست خود ائمه عليهم السلام تعجب است از مرحوم شيخ الآن کلمه غير ذلک نيست روايت نا خالفت بينهم در مواقيت است آن هم نماز ظهر فقط در نماز صبح نيست مغرب نيست عصر نيست فقط در نماز ظهر است تعجب است از مرحوم شيخ قدس الله نفسه با اضافه کلمه غير ذلک يک مطلبی را فرمودند که تصديقش الآن فوق العاده مشکل است که ائمه عمداً آمدند اختلاف انداختند چون از امام صادق نقل شده علی ای حال اين نکته را

س: احتمالاً سهو القلم است زمان مثل زمان ماست

ج: شايد يک کسی ديگر هم برداشته در حاشيه بوده برداشته در متن داخل کرده در حاشيه بوده غير ذلک، اصلاً غير ذلک ما نداريم تعجب است از مرحوم شيخ با جلالت شأنش در اين­جا چون اين مطلب را من آن شب در ذهنم بود اما عرض نکردم و امشب فکر کردم داشتم نگاهش خب بالاخره اين الآن از ايشان گذشت من يک توضيحی را عرض بکنم عرض کرديم در صفحه 350 انما مايروی هولاء يجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئين فی الاعتقاد اذا علم من اعتقادهم تمسکهم بالدين و تحرجهم من الکذب و وضع الاحاديث و هذه کانت طريقة جماعة آثروا الائمه عليهم­السلام عمده­­اش اين است که ايشان می­خواهد بگويد که جماعتی که معاصر ائمه بودند با اين­که اصحاب مذاهب فاسده بودند مع ذلک اصحاب به عنوان اين­که اينها افراد مورد اطمينان اند ثقه هستند در نقل قبول کردند آن وقت مثل عبدالله ابن بکير عبدالله ابن بکير فتحی است ايشان معاصر امام صادق بود روايات ايشان هم از امام صاقد در آن زمان هم ايشان شيعه امامی بود در آن زمان که ايشان فتحی نبود ديگر حالا فتحياً روايت ايشان الآن ما قسمت زيادی چون اين­ها را می­­خواهم يکی يکی مفرداً بگويم بعد متعرض می­شوم انشاءالله تعالی.

و بعد سماعة ابن مهران که سماعه هم عرض کرديم ثابت نيست واقفی باشد نسبتی به وقف ايشان دادند اين ثابت نيست ليکن احتمالاً واقفی­ها مخصوصاً شاگرد معروفش زراره ابن محمد که واقفی بود اين منشأ اين شده که خيال کردند سماعة ابن مهران واقفی است ايشان واقفی نيست و نحو بنی فضال من المتأخرين عنهم متأخرين از اصحاب ائمه اگر مرادش از اصحاب ائمه ائمه متأثر باشند خب بنی فضال يعنی ابن فضال پدر که اصل کار بوده ايشان معاصر حضرت رضا و اين­هاست چون دويست و بيست و چهار است زمان ابتدای زمان حضرت هادی يا بيست و دو علی اختلاف نقل شده زمان حضرت هادی وفاتش است و تازه ايشان هم گفته شده فتحی نيست اصلاً ايشان هم شبهه دارد که فتحی نباشد مضافاً اين­که من انشاءالله تعالی عرض می­کنم وضع فتحی­ها اصولاً روشن نيست اصلاً چه گفتند؟ مقاله­شان چه است؟ بعد از عبدالله افتح قائل به امامت حضرت موسی ابن جعفر شدند به حضرت موسی ابن جعفر به عنوان فقيه نگاه می­­کردند چطور ما الآن در ميراث­های که ما از فتحيه داريم يکجا روايت عبدالله نيست هيچی نيست حدود هفتاد روز بعد از امام صادق، اصلاً امامت عبدالله برای ما روشن است نه مذهب فتحی نه اصلاً ضبط کلمه فتحيه بخوانيم فتَحيه بخوانيم ضبط کلمه هم برای ما روشن نيست، که اصلاً اين­ها حرف­شان چه بوده؟

س: از فتح گرفته شده

ج: گفته شده از عبدالله افتح چون عبدالله حالا آن عبدالله افتح را فتحيه را بخوانيم بعضی­ها به سکون تاء گفتند بعضی­ها به تحريک تاء گفتند

س: يعنی واقفيه وضع­شان روشن­تر است

ج: بلا اشکال واقفه اصلاً يک مذهب قوی بوده فتحيه روشن نيست و آن فتحی که ايشان معاصر ايشان گفته معاصر ايشان گفته متأخرين عن الائمه عنهم يعنی عن الائمه ظاهراً متأخرين عن الائمه اين­­ها اين متأخرين عن الائمه عليهم السلام اين­ها به اصطلاح يکش مرادش از ائمه حتماً مرادش حضرت صادق است و الا ايشان خوب معاصر حضرت جواد و حضرت هادی است متأخر عنه بلی پسرش حسن حسن ابن علی ابن حسن، علی که معروف است ايشان حدوداً بايد در غيبت صغری باشد بازهم عهد امامت است اما در غيبت صغری است حسن ابن و کذلک احمد پسر ايشان ظاهراً هم ائمه را درک کرده و الآن هم دقيقاً نمی­دانيم که ايشان وفاتش کی است؟ ايشان هم بايد همين حدودها باشد يا حتی شايد از علی جلوتر باشد چون علی از ايشان نقل می­کند و اين­ها بنی فضال هم مشکل اين دارند آن اساسشان به اصطلاح روشن نباشد مضافاً که خود علی پسر بزرگ ايشان که خيلی معروف بوده اين اصولاً يک گنجينه بسيار بزرگی از کتب اصحاب داشته که عياشی که رفته ايشان را ديده بخوان عبات کشی را شهادت می­دهد من در هيچ­جا همچو چيزی نديدم

س: اين قدر کتاب،

ج: خب اين به فهرست که اقرب است تا به رجالی بودن يعنی نکته اساسی اين است که عبارت کشی اواخر کشی اگر زحمت­تان نباشد سئلت عبدالله ابن، سئلت به اصطلاح که مسعود، صاحب عياشی اسمش چيه؟

س: محمد ابن مسعود

ج: محمد ابن مسعود عن هولاء که يکش هم علی ابن حسن است يکش علی ابن حسن است يکش به نظرم همدان قلانسی است يکش هم آن که به اصطلاح ازش ايشان نقل می­کند مال اهل بصره بوده چه است؟ محمد ابن فلان خيلی عبارت لطيفی است اين عبارت مثلاً از کلمات و انما الغلات يمتحنون فی اوقات الصلوات يمتحنون خيلی لطيف است اين مطلب ايشان در اواخر قرن سوم ايشان می­گويد ما غلات را از وقت نماز می­شناختم که وضع نمازشان چطور است می­خواندند نمی­خواندند شل بودند و ايشان را من در وقت نماز نديدم می­گويد اين شخص را در وقت نماز چون نديدم نمی­توانم بگويم آوردی عبارت را خيلی ولو نمی­خواستيم بحث کنيم، خيلی اين عبارت خيلی قابل توجه است فوق العاده اين عبارت نکات بسيار فنی و لطيف دارد که مرحوم چون عرض کردم من سابقاً هم کشی تا قم شايد آمده باشد تا بغداد و کوفه نمی­دانم بصره و انبار و اين­جاها نرفته واسط که اين­ها ميراث­های شيعه را از آن­جا ديده باشد ايشان نديده و مشايخ شيعه را هم در اين مناطق نديده ايشان سئلت محمد ابن مسعود عن هولاء اسم جماعتی اند می­گويد

س: عن جميع هولاء

ج: عن جميع هولاء بخوانيد از اولش

س: شماره­­ای

ج: آخر است شايد مثلاً هفت هشت ده صفحه به آخر کشی است،

س: در صفحه 530

س: علی و احمد ابنی حسن ابن علی ابن فضال عن فلان و فلان يک اسمی،

ج: جماعتی اند،

س: قال

27: 12

محمد ابن مسعود عن جميع هولاء فقال عن جميع هولاء فقال اما علی ابن الحسن،

ج: اين است

س: علی ابن فضال فما رأيت فی

36: 12

و ناحية الخرسان و لا افضل من علی ابن حسن

ج: خيلی عجيب است

س: و لم يکن کتاب عن الائمه عليهم السلام من کل صنف الا و قد کان عندهم و کان احفظ الناس غير انه کان فتحياً يقول بعبدالله ابن جعفر ثم بابی الحسن،

ج: ايشان فتحی را اين جور معنی کرده

س: يقول بعلی ابن جعفر،

ج: نه به عبدالله ابن جعفر ثم بابی الحسن، عبارت ايشان اين است که ظاهراً فتحی است فقط يکی اضافه کردند و ايشان هم تصادفاً زمان غيبت هم هست و محمد ابن مسعود هم زمان غيبت بايد ايشان را ديده باشد سال­های دويست شصت، هفتاد مثلاً، هفتاد، هشتاد اين زمان­ها بايد ايشان را ديده باشد و اين هم عرض کردم هنوز هم برای خود من هم به وجدانم برگردم هنوز هم نمی­دانم فتحيه چه می­گفتند خلاصه حرف­شان چه است اين چه است؟ حرف عبدالله افتح هفتاد روزه هيچ مقاماتی هم ازش نقل نکردند، فقط نقل هم شده که مثلاً حکم ذکات را پرسيدند بلد نبود چيزی منفی ازش نقل شده اما هيچ نقطه مثبتی از ايشان اصلاً نقل نشده جزو اين­که برادر بزرگ بوده بعد از اسماعيل ايشان بوده، نکته تنها نکته­ای که نوشتند برای ايشان اين است اکبر اولاد حضرت صادق بعد از اسماعيل بوده،

س: معلوم هم نيست اين حرف­هايشان لطمه به روايات شان بزند

ج: بعدش هم اگر بناست موسی ابن جعفر امام باشد فرق نمی­کند بر عبدالله مقدم باشد يا بر عبدالله مؤخر باشد نمی­­دانم اصلاً من هنوز هم نه ولادت ايشان روشن است فقط گفتند هفتاد روز بعد از امام صادق فعلاً باشد حالا فعلاً چون نمی­خوانيد بعد بخوانيد و لم يکن کتاب من، الا کان عندهم خيلی معلوم می­شود مرد فوق العاده­ای است و کاملاً مسلط و کاملاً فقيه لم افقه فيمن لقيت بالعراق و ناحية خراسان آن وقت مرادشان از خراسان در اين­جا از قم هم هست يعنی مرحوم نجاشی راجع به صدوق يک عبارتی آورده که قم مثلاً اول خراسان حساب می­شود اول مشايخ خراسان عبارتی را که نجاشی راجع به صدوق دارد ابوجعفر محمد ابن علی ابن الحسين يک عبارتی دارد که انسان احساس می­کند

س: شامل قم هم می­شود

ج: می­خواهيد بيارين عبارت نجاشی را هم اين هم روشن بشود، محمد ابن علی ابن الحسين ابن موسی ابن البابويه قمی غرضم اين راجع به بنی فضال که ايشان گفته پدرش که شبهه اين­که اصلاً شيعه بوده اصلاً از فتحيه نبوده پسر هم مصادر را در اختيار داشته يعنی آنچه که از ايشان يعنی کاملاً مسأله يعنی ايشان چيزی از ائمه نقل نکرده که حالا ما رجالی برخورد بکنيم ايشان از کتب نقل کرده از مصادر نقل کرده وقتی از مصادر باشد می­شود فهرستی واضح است که می­شود فهرستی، آورديد؟

س: برادر صدوق

ج: نه خود صدوق، محمد ابن علی ابن الحسين

س: محمد ابن علی ابن الحسين

ج: ابن حسين ابن موسی ابن بابويه قمی ابوجعفر

س: بلی آوردند شماره هزار و چهل و نه، فهرست نجاشی صفحه 389 خب،

ج: محمد ابن علی ابن الحسين

س: از اول بخوانم

ج: بلی ديگر همان اولش

س: محمد ابن علی ابن الحسين ابن موسی ابن بابويه القمی ابوجعفر نزيل الري و فقيهنا و وجه الطائفة بخراسان

ج: خيلی عجيبه است، با اين که نزيل ری با اين­که ما اصلاً مثلاً در اصطلاح جغرافيای قديم ری اصلاً از خراسان جداست اين يا نجاشی اشتباه نوشته يا ما؟

س: خراسان را اعم می­دانستند از

ج: نه آخر وقتی عياشی گفت فيمن لقيت بخراسان من برای شرح عبارت کشی آوردم که خراسان مرادش خراسان اصطلاح ما نيست خراسانی است که از قم به آن ور مثلی که از قم به آن ور را ديگر خراسان حساب می­کردند، يا بلی آقا

س: عراق و عجم مثلاً

ج: بلی قم را عراق و عجم حساب می­کردند اما اين چطور شده يا بگوييم مثلاً ايشان اشتباه کرده مرحوم صدوق خيلی تعبير عجيبی است يعنی شيخنا و فقيه اصحابنا بخراسان اين خيلی تعبير غريبی است که ايشان قم را هم شامل خراسان کرده چون بناست در اين بحث ما ديگر قواعد تاريخی و غير تاريخی را همه را اين­­ها بايد در حاشيه نوشته بشود اما مطرحش می­کنيم که در آن، و بنی سماعه و من شاکله مراد ايشان از بنی سماعه اين حسن ابن محمد ابن سماعه مراد ايشان اين است که ايشان از واقفه بوده و خواهد آمد انشاءالله توضيح می­دهيم که استاد حميد ابن زياد است ايشان هم متوفای فکر می­کنم دويست و شصت و يک است حسن ابن محمد ابن سماعه اوائل غيبت صغری متوفای اوائل غيبت صغری است و انشاءالله توضيحاتش را عرض خواهيم کرد اين مطلبی که ايشان گفته اصولاً روشن نيست مطلب مرحوم شيخ با اين­که نجاشی نوشته کثيرالحديث ثقه ثقه روشن نيست و اين خواهيم گفت سرش هم بوده که به لحاظ مذهبی مشکل داشته اين حسن با اين که نوشتند فقيه است و می­خواهيد عبارت ايشان را بياور عبارت نجاشی و بعد هم خود نجاشی يک قصه­ای نقل می­کند از يک سنی متعصب که ما در سامراء يک فردی داريم علوی است به نام ابوالحسن علی مراد حضرت هادی است که اين مثلاً حضرت يک خبر غيبی می­دهد و می­گويد ما اصلاً تصميم داشتيم ايشان را بکوشيم، اگر مثلاً گفت اين آقا می­ميرد و تصميم گرفتيم اين آقا را مثلاً اين آقاي که اين حرف زد يعنی همين ابوالحسن را بکوشيم اگر خبر دروغ آمد بعد همين طور شد بعد گفت که حسن ابن سماعه بلند شد گفت دروغ است اين حرف­ها چه است؟ انکار کرد يعنی يک معجزه­ای را يک سنی مستقيم از امام هادی نقل می­کند ايشان، خب اين خيلی بايد در امامت متعصب باشد بعض از دوستان ما يک روز در درس فرمودند گفت آقا چرا پس روايت ايشان را قبول کنيم اصلاً ما کسی که در اين درجه از عناد در وقف است چون من توضيح دادم اين در اين بعض کتب اين انشاءالله هی بعد بايد توضيح بدهم بعض از واقفه معاند بودند يعنی چه؟ يعنی به حضرت رضا من بعد من الائمه اهانت می­کردند الفاظ زشت به کار می­بردند اين حسن ابن محمد از آن­هاست

س: مثل بعض زيدی­­ها

ج: مثل بعض زيدی­ها اين حسن ابن محمد از آن­هاست و انشاءالله عرض خواهيم کرد عمده رواياتی که ما الآن از حسن ابن محمد داريم آن چيزی است که کلينی منفردا از حميد از ايشان نقل می­کنند يک مقدار هم شيخ طوسی مستقيم از ايشان نقل می­کند مثلاً شيخ صدوق اين قدر نقل نمی­کند اصلاً اين­­که مثلاً ايشان بگويد يعنی به عبارت اخری و توضيح خواهيم داد انشاءالله همانجا من در حسن ابن محمد توضيح خواهم داد يک مقدار زيادش هم ايشان از کتاب ابن ابی عمير نقل می­کند خب مصادر خود ماست و انشاءالله عرض خواهيم کرد مقدار زيادی از آن­ نقل­­ها عن محمد ابن زياد است ديدم بعضی از آقايون معاصرين نوشتند مثلاً مجهول، اين محمد ابن زياد همان ابن ابی عمير است ابوعمير پدرش است اسمش زياد است محمد ابن زياد که در سند هست همان ابن ابی عمير معروف است انشاءالله عرض خواهيم کرد نقل اين­ها به خاطر جهت فهرستی بوده نه جهت رجالی تعجب است از مرحوم، درسته نجاشی گفته ثقه ثقه ليکن ثقه ثقه به اين معنی که خودش فی نفسه اما اعتماد اصحاب رو وثاقتش نبوده اولاً اصحاب اعتماد نکردند خواه نخواهی انشاءالله من به اصطلاح آمارش را خواهم داد که اصحاب اعتماد نکردند چون يعاند فی الوقف،

س: آنچه نقل کرده از کتب بوده پس

ج: آنچه هم که نقل کرده از کتب است آنی که بر ايشان اعتماد زياد کرده در درجه اول کلينی از شاگردش که استاد کلينی است حميد ابن زياد و در درجه دوم شيخ طوسی از کتاب ايشان مستقيم ما الآن در تهذيب مواردی داريم که شيخ طوسی مستقيم به اسم حسن ابن محمد ابن سماعه نقل کرده و انشاءالله عرض خواهيم کرد يکی از عوامل اختلاف در روايات اهل بيت هم همين است يعنی اين­­های که واقفی بودند چيزهای بوده که اصحاب نقل نکرده از کتاب ابن ابی عمير اين­ها نقل کردند، و اگر شيخ طوسی هم نقل نمی­کرد ما اصلاً از آن­ها خبر نداشتيم انشاءالله عرض می­کنم در بحث اختلاف حديث انشاءالله اين توضيحاتش را عرض می­کنيم می­خواهيد بارتش را بخوانيد

س: فهرست مرحوم نجاشی صفحه 40،

ج: من هم يک نفسی بکشم،

س: عن حسن ابن محمد ابن سماعه

48: 21

ابومحمد الکندی،

ج: کندی

س: الصيرفی من شيوخ الواقفه کثير الحديث فقيه ثقه و کان يعاند فی الوقف و يتعصب

س: يعنی يعاند ائمه را

ج: بلی يعنی يعاند اصطلاحاً به کسانی بودند که به حضرت من بعد من الائمه اهانت می­کردند چون يک عده از واقفه می­گفتند آدم خوبی است امام رضا اما ايشان اشتباه کرده پدرش فوت کرده خبر ندارد حتی در اين کافی هم هست که به برادر حضرت عرض کردم در کافی نمی­دانم در اين عوالم ديدم نمی­دانم از کافی نقل می­کند از کجا؟ عوالم ديدم شايد در بحار هم ديدم حالا کافی را الآن در ذهنم می­ترسم می­­گويد گفتم به برادر حضرت گفتم که نظرت راجع به پدرت چه است؟ گفت زنده است گفتم نظرت راجع به حضرت رضا چه است؟ علی ابن موسی برادرت؟ گفت بلی بزرگوار، گفتم ايشان می­گويد که پدرم مرده فوت کرده در زندان شهيد شده گفت که بلی خوب ايشان مرد بزرگواری، گفتم خب نظر تو چيست؟ گفت من می­گويم زنده است، گفت حالا آن برادرم عقيده­اش اين است من عقيده­ام آن هم برادرم مرد بزرگ يعنی احترام می­­کرد برای حضرت رضا اما می­گفت عقيده­ام اين است پدرم زنده است، و می­گفت حضرت رضا هم می­گويد پدرم شهيد شده اما من قبول ندارم من می­گويم ايشان زنده­اند يعنی اين خب اين نکته را عرض بکنم ديگر وقتی برادر حضرت باشد ديگر بقيه می­گفتند حضرت رضا بزرگوار است اشتباه کرده روشن شد اين­ها واقفيه عادی بودند يک عده بودند نه اهانت به حضرت رضا می­کردند اصلاً الفاظ قبيح يکش همان که است؟ به اصطلاح مکاری، ابوسعيد،

س: آوردم حديثی که فرموديد، در عيون اخبارالرضا هست،

ج: بخوانيد، من در بحار عوالم پس کافی اشتباه کرده،

س: شايد کافی هم باشد من در نور پيدا کردم

ج: بخوانيد خيلی عجيب است برادر حضرت می­گويد خيلی خوب حالا ايشان عقيده­اش اين است من عقيده­ام اين است که ايشان زنده­اند و به برادرم هم عقيده دارم حالا خيلی عجيب است، می­گويد ايشان هم مرد بزرگ، می­خواهم بگويم يعاند فی الوقف يعنی، بلی بخوانيد

س: آدرس از برنامه مکتب اهل البيت می­دهم که می­خواهد ضبط بشود

س: بلی بلی

س: جلد يک عيون اخبارالرضا چاپ علمی صفحه 46، حديث شماره 4 حدثنا احمد ابن زياد

ج: احمد ابن زياد از شخصياتی بوده که در همدان بوده شيخ صدوق از مکه که برگشته ايشان را ديده ايشان يک مقدار روايت علی ابن ابراهيم غيرعلی ابن ابراهيم خيلی کم دارد ايشان يک مقدار ميراث علی ابن ابراهيم پيشش بوده که خود صدوق هم خبر نداشته البته احمد ابن زياد ايشان را توثيق کرده خير ديّن فلان گفته فلان اما از عجايب به لحاظ فهرستی همه اصحاب ما هم قبول دارد روايات احمد ابن زياد را قبول می­کنند چون رجالی برخورد کردند من خودم يک مقدار توقف دارم به خاطر اين­که خيلی عجيب است که شخصی در همدان از ميراث­­های علی ابن ابراهيم چيزی نقل کند که صدوق در قم نديده خود علی ابن ابراهيم مال قم است نياز اگر باشد بايد در قم باشد اين يا مثلاً شاگرد خصوصی بوده يا يک چيز خاصی بوده و الا خود صدوق ايشان را توثيق کرده احمد ابن زياد ابن جعفر همدانی

س: بلی رضی الله عنه قال حدثنا علی ابن،

ج: همان ديگر واضح است ديگر برای شما خوانديم

س:

3: 25

قال لابراهيم ابن ابی الحسن موسی ابن جعفر عليه­السلام ما قولک فی ابيک قال هو حی، و ما قولک فی اخيک ابی الحسن عليه­السلام قال ثقه صدوق، قلت فانه يقول ان اباک قد مضی قال هو اعلم بمايقول فاعدت عليه فاعاد عليه قلت فاوصی ابوک قال نعم قلت الی من اوصی قال الی خمسة منا و جعل علياً المقدم علينا،

ج: می­گويد بهش هم گفتم می­گويد نه زنده است ايشان هم می­گويد

س: جمع ضدين هم محال است

ج: نه خيلی عجيب است،

س: حضرت امام رضا می­داند وصی را هم امام رضا می­داند ديگر

ج: گفت پنج، چيز عجيب و غريبی است ابراهيم پسر موسی ابن جعفر سلام­الله عليه، حضرت

0: 26

ابوابراهيم می­کرد

س: خب اقلاً در کافی نيست حالا شايد

4: 26

ج: نه من در عوالم بعد يادم آمد يا در عوالم داريم يا در بحار در عوالم شايد ديدم من غرض اين کلمه يعاند فی الوقف و يتعصب مراد اين است يعنی اهانت می­­کردند لذا بخوانيد بعدش را،

س: اخبرنا محمد ابن جعفر المؤدب

ج: محمد ابن جعفر از شاگردهای ابن عقده است مؤدب يعنی ادب القول يعنی ما می­گوييم ادبيات کارش صرف و نحو جزو علمای ادب است ايشان چون يک ادب الفعل داشتند که اصطلاحاً اخلاق است يک ادب القول داشتند که همين ادبيات است اين محمد ابن جعفر از مشايخ نجاشی است که شيخ هم از ايشان نقل نمی­کند از منفردات نجاشی است چون نجاشی يک مشايخ منفرد دارد ايشان از ابن عقده بعدش ابن عقده است يک کسی ديگر نيست ايشان بعدش کلاً ابن عقده است،

س: قال حدثنا احمد ابن محمد قال حدثنی ابوجعفر احمد ابن يحي العودی، قال دخلت مسجدالجامع لاصلی الظهر

ج: اين احمد ابن محمد مراد ابن عقده است ابن سعيد احمد ابن محمد ابن سعيد ابن عقده

س: فلا صليت رأيت حرب ابن الحسن الطحال و جماعة من اصحابنا جلوساً فملت اليهم تسلمت عليهم و جلست فکان فيهم الحسن ابن سماعه فذکروا امر الحسين ابن علی عليهما السلام و ما جری عليه ثم من بعد زيد ابن علی و ما جری عليه، و معنا رجل غريب لانعرفه فقال يا قوم عندنا رجل علوي بسرّ من رأی من اهل المدينه ما هو الا ساحر او کاهن، فقال له ابن سماعه؟ بمن يعرف؟ قال علی ابن محمد ابن الرضا،

ج: علی ابن محمد ابن الرضا است حضرت هادی ديگر محمد حضرت جواد است حضرت رضا هم که، خب حالا اين آقا اين قدر متعصب است که سنی که می­گويد اين شخص طاهر و کاهن است اين از آن سنی­ها متعصب­­تر است اين ديگر خيلی عجيب است بلی بفرماييد

س: فقال له الجماعه و کيف تبينت ذلک منه قال کنا جلوساً معه علی باب داره و هو جارنا بسرّ من رأی

32: 28

ج: عجيب امام در تقيه شديد بوده خيال می­کرده اين فرد عادی است پيش امام نشسته دارد قصه برايش می­گويد،

س: نتحدث معه اذ مرّ بنا

43: 28

من دار السلطان معه خلع و معه جمع کثير

ج: خِلع خلع جمع خلعت به اصطلاح خلع عليه اين رسم­شان بود آن زمان اگر يک کسی لباسی بهش می­پوشاندند يک لباسی رويش قرار می­دادند اين خلع عليه به اين معنی يعنی معلوم بود که سلطان يک خلعت­های بهش داده خلعت، لباسی به او پوشانده

س: و معه جمع کثير من القواد و الرجاله

ج: و الرَّجاله، رجاله پياده

س: و الشاکرية و غير هم

ج: شاکريه لفظ فارسی چاکر معرب کلمه، نوکرها چاکرها يعنی نوکرهايشان لفظ فارسی است شاکريه

س: و غيرهم فلما رأی علی ابن محمد و ثب اليه و سلّم عليه و

ج: فلما رأی علی ابن محمد يا رأی نه حضرت هادی ديدند وثب بلند شد و احترامش کرد به عنوان اين يک فرماندهی است يک شخصيت است مثلاً بعيد هم هست حضرت اين تعبير مال يک سنی است و الا تعبيرش وثب اليه اصلاً پريد طرف آن و احترام کرد به ايشان

س: بلی ظاهراً همان رأی که فرمود علی ابن محمد، فلما ان مضی قال لنا هو فرح بماهو فيه و غداً يدفن قبل الصلاة و عجبنا من ذلک و قمنا من عنده و قلنا هذا علم الغيب فتعاهدنا ثلاثة ان لم يکن ما قال

10: 30

منه کانی فی منزلی و قد صليت الفجر اذا سمعت

20: 30

ج: چه آقا؟

س: غلبة،

ج: غلب سر و صدا

س: بلی فقمت الی الباب فاذا خلق کثير من الجند و غيرهم و هم يقولون مات فلان قائد البارحه اذ سکر و عبر من موضع الی موضع فوقع و اندقت عنوقه

ج:

42: 30

افتاد گردنش هم شکست به اصطلاح گردنش خورد شد

س: فقلت اشهد ان لا اله الا الله و خرجت احذره و اذا الرجل کما قال ابوالحسن ميت و ما برحت حتی دفنته و رجع فتعجبنا جميعاً من هذه الحال و ذکر الحديث بطوله فانکر

ج: ببينيد فانکر اين قدر اين، که آن سنی که حسن گفته يعنی چه اين حرف بيهوده است، يعنی ايشان امام نمی­دانسته می­خواسته بگويد مثلاً اين شخص مثلاً بلا نسبت آن گفت ساحر اين گفت مثلاً کذاب بلا نسبت اين اصلاً ممکن نيست کسی همچون کاری بتواند بکند اين شخص مثلاً وضع بدی دارد اين فانکر الحسن ذلک،

س: ذلک لعناده فاجتمعت الجماعة الذین سمع هذا معه فحوه و جری من بعضهم ماليس هذا موضع الاعادة

ج: خب همه کلام را نقل نکرده گفته جای بحث نيست، بعد ايشان کتابهايش را نقل می­کند شيخ طوسی به ايشان طريق دارد در تهذيب حالا اگر انشاءالله برسيم بايد توضيحاتش را بدهيم مقداری شيخ طوسی مثلاً شيخ صدوق نه از حميد اين قدر روايت دارد نه از ابن سماعه از همين حسن ابن محمد ما الآن بيشترين حديثی که از حسن ابن محمد ابن سماعه داريم يکی نقل­های مرحوم کلينی است از شاگرد ايشان يکی هم نقل­های انفرادی شيخ طوسی از ايشان مراد من از نقل­های انفرادی چيزهای است که نه در کافی است به آن سند و نه در کتاب مرحوم صدوق و من شاکلهم و بنی سماعه و من شاکلهم فذا علمنا ان هولاء الذين اشرنا اليهم بلی کانوا مخطئين فی الاعتقاد من القول بالوقف کانوا الثقات فی النقل فما يکون طريقه هولاء جاز العمل به يعنی نکته وثاقت است عرض کردم مرحوم شيخ با اين مقدمه می­خواهند يک ارتکازی را از قرن دوم شروع بکنند بلکه شايد از قرن اول که شيعه به دنبال وثاقت بوده و عجيبش اين است و الجواب الثانی انسان احساس می­کند بلانسبت مرحوم شيخ بيشتر مطالبش جنبه جدلی دارد بحثش نحوه بحثهايش ان جميع مايروی هولاء اذا اختصو بروايته لايعمل به و انما يعمل به اذا ذا فالی روايتهم رواية من هو طريقة المستقيمه و الاعتقاد الصحيح اين هم خيلی عجيب است،

س: خيال کرده به اين عبارت

ج: بلی نه اصلاً چنين چيزی نيست ما الآن مواردی زيادی داريم که راه منحصر به همين واقفی­هاست و

س: عمل هم شده

ج: بلی عمل هم شده، بعد ايشان يک مقداری راجع به غلات و مجبره و اين­ها چون عرض کردم مطالب ما ايشان را بايد بعد جداگانه مطرح بکنيم الآن می­­خواهيم آن قسمت­­های که مربوط به ماست مطرح بکنيم، بعد متأسفانه اشاره­ای هم متعرض به بحث اختلاف احاديث و تعارض روايات ائمه می­­شود ايشان در صفحه 356، بلی ايشان متأسفانه و قد ذکرت ما ورد عنهم عليه­السلام من الاحاديث المختلفه التی تختص بالفقه فی کتابیّ المعروف بالاستبصار و فی کتاب تهذيب الاحکام ما يزيد علی خمسة آلاف حديث اين استبصارش پنج هزار است آن يکی نه و ذکرت فی اکثرها اختلاف الطائفه فی العمل بها و ذلک اشهر من ان يخفی حتی انک لو تأملت اختلافهم فی هذه الاحکام خيلی بعيده ای کاش شيخ مرحوم شيخ اينها را نمی­نوشت رضوان الله تعالی عليه وجدته يزيد علی اختلاف ابی حنيفه و شافعی و مالک خيلی خيلی انشاءالله حالا اين يک حاشيه مفصلی يک آقايي هم اين­جا حاشيه­اش را الآن يادم رفته مال که بوده؟ مال چيزی؟

س: چاپ نجفه؟

ج: نه شيخ خليل قزوينی، نه حاشيه­ای که

س: حاشيه خود عده مال

ج: قزوينی، مال خليل قزوينی رحمت الله عليه ايشان حاشيه بدی ننوشته اما خب بازهم حالا تعجب اين است وجدته يزيد اختلاف ابی حنيفه و شافعی و مالک و وجدته مع هذا الاختلاف العظيم لم يقطع احد منهم مبالات صاحبه و لم ينتهی الی تذليله و تفسيقه و البرائة من مخالفته فلولا ان العمل بهذه الاخبار کان جايزاً لما ذلک و کان يکون من عمل بخبر عنده انه صحيح يکون مخالفه مخطئاً مرتکباً للقبيح يستحق التفسيق بذلک و فی ترکهم ذلک و العدول عنه دليل علی جواز العمل عمل بماعملوا به من الاخبار علی ای حال اين تعبير را که ايشان دارد بسيار اين اول تهذيب را هم بياوريد کلمه شريف صفحه دو تهذيب است تقريباً حتی الشريف فلان خود مرحوم شيخ در اول تهذيب دارد که نقل می­کند از استادش مرحوم شيخ مفيد يکی از سادات را اسم می­­آورد شريف يعنی سيد سيد فلان اين از شيعه بود بعد سنی شد اصلاً گفت چون ما به شيعه رو آورديم برای اين­­که بين اهل سنت اختلاف است و اختلاف احاديث شما بيش از اختلاف خود علمای اهل سنت است عجيب است اين مطلب را ايشان آن­جا آورده به نظرم می­آيد شايد اين اختلاف را بعضی از سنی­ها معاصر هم فکر می­­کنم در کتاب­هايشان آوردند که حتی شيخ الطائفه اعتراف می­کند که اختلاف روايات اهل بيت يزيد علی اختلاف، ابی حنيفه و شافعی و مالک اول تهذيب را بياوريد ان الشريف فلان کلمه شريف، و سمعت شيخنا به اصطلاح اباعبدالله شايد حالا ابا عبدالله گفته يا مفيد؟ اباعبدالله فکر می­کنم،

س: بلی ابالحسين هارونی به ايشان می­گويد، سمعت شيخنا اباعبدالله

ج: مفيد،

س: يذکر ان ابالحسين الهارونی العلوی، همان ابوالحسين معروف بوده؟

ج: نه غير از آن بايد باشد اين شيعه بود آن زيدی است آن،

س: می­­گويد العلوی؟

ج: يعنی از خاندان بنی هاشم است يعنی؟

س: خودش ايشان می­گويد يک نسخه­ای هم

ج: شريف هم داشت شريف هم داشت شريف نخواندی،

س: نه آن­جا که الآن چاپ شده که شريف ندارد العلوی دارد، کان يعتقد الحدّ فيدين بالامامة

ج: فيَدين،

س: خرج عنها لما التبس عليه الامر فی اختلاف الاحاديث و ترک المذهب و دار بغيره لما لم تبين له وجوه معانی فيها و هذا يدل علی انه يختلف فيه علی غير بصيرة و اعتقد المذهب من جهة التقليد لان الاختلاف الاصول لايوجب ترکه

38: 38

بالادله من الاصول

ج: علی ای حال انصافاً اين مطلبی که ايشان در اين­جا فرمودند اولاً مطلب روشنی نيست و اصولاً تعجب است از ايشان اصلاً اختلاف ابوحنيفه و شافی و مالک به خاطر اختلاف اجتهاد است حتی اختلاف فقيه واحد خود شافعی تا در عراق و مدينه بود يک فتوی داشت مصر رفت فتوای جديد داشت اختلافی،

س: غير اخبار

ج: و ربطی به، نه اصلاً اين­ها ربطی ندارند به امام صادق امام صادق عدل القرآن است جزو ثقلين است چه ربطی اصلاً، و اگر ما هيچی نباشد روايت امام رضا ان حديث آخرنا يشبه حديث اولنا و اولنا يشبه غير از تمام اين­ها اصولاً نبايد در اهل بيت تصوير اين معنی بشود آن­ها اختلاف است اجتهاد است آخر من تعجب می­کنم از ايشان اختلاف شافعی و مالک به خاطر اختلاف اجتهاد است از امام صادق که اختلاف اجتهاد نيست از امام صادق امام باقر اين­ها عدل قرآن اند يک حقيقت واحده اند ديگر تعجب است از ايشان، و اصولاً فکر می­کنم مرحوم شيخ خيلی در ذهنش مبنای بعضی از علمای اهل سنت که وقتی خبر را می­بينند کانما اين خبر واقع است اين خبر واقع است در صورتی که خبر واقع نيست عرض کردم ميان اهل سنت عده­ای هستند خيلی تعجب است از مرحوم شيخ اين اختلاف روايات اهل بيت امام صادق اختلاف در نقل است در مقام اثبات است اختلاف آن­ها در مقام ثبوت است واقعاً دوتا رأی است گاهی شخص واحد چندتا رأی داشته خود ابوحنيفه خود شافعی چندتا رأی داشته خودشان هم نوشته احناف کان ابوحنيفه يقول کذا ثم رجع الی کذا، اين امر و ايشان بحث حجيت خبر را معلوم می­­شود اصلاً در ذهنش که اگر خبر آمد امام صادق اين جور گفت خبر آمد اين جور، هردوش هست پس اختلاف شد تعجب است از ايشان ايشان بايد قاعدتاً بگويد دوتا خبر آمد يکش حق است اصلاً ممکن است حق هيچ کدامش هم نباشد چون خبر است ديگر طريقيت دارد ممکن است طريق اشتباه کرده باشد اصلاً تعجب است از مرحوم شيخ قدس الله سره اين تعبير و هيچ مناسب نبود ای کاش البته ايشان هم در حاشيه بلی،

س: مرحوم ملا خليل

ج: مرحوم ملا خليل يک اشاره­­ای دارد ليس المقصود ان الاختلاف الفرقة المحقه و اختلاف مخالفيهم من قبيل واحد و هو الاختلاف فی الافتاء و القضاء الحقيقية و ذلک لانهم متضمن للقول علی الله بغير علم الی آخره اين حالا من عبارت ايشان خيلی واضح نيست نکته اساسی را که اختلاف شافعی و مالک بلکه اختلاف خودشان اين­ها جزء امور واقعی هستند به اين معنی واقعاً اعتقادش فتوايش اين بود و واقعاً هم فتوايش عوض شد اين اين طور نيست که نه، اما اختلاف روايات امام صادق يا امام صادق با امام باقر يا حضرت رضا اين­­ها قطعاً اختلاف اثباتی است اصولاً نبايد ايشان امام صادق را با مثل ابوحنيفه و شافعی بررسی بکند،

س: البته قياس دارد

ج: اصلاً اصل اين مطلب درست نيست نه ابوحنيفه نه شافعی خودش را هيچ عدل قرآن نمی­دانست امام صادق عدل قرآن است امام باقر عدل قرآن است اصلاً معقول نيست درش اختلاف چطور مرحوم شيخ اين مطلب به قلم مبارک ايشان و کسی هم که قائل به حجيت خبر است اين معنايش اين نيست که اين خبر عين واقع است پس در واقع اگر نقل شد بعدش هم خب ما انشاءالله در محل خودش عرض می­کنم در بحث­های تعادل هم متعرض شديم شواهدش هم اصولاً هشتاد درصد الآن احاديثی که ما درش اختلاف هست حديث مخالف را شيخ منفرداً نقل کرده يعنی در قرن دوم و سوم اصلاً اين­ها يا سوم مخصوصاً اصلاً کلاً حذف شدند از شيعه و چهارم معذرت می­خواهم در قرن چهارم کلاً حذف شد شيخ در قرن پنجم اين­ها را آورد و يک جوابی داد، اگر شيخ اين­­ها را نياورده بود اصلاً ما خبر نداشتيم اصلاً از روايات متعارض خبر نداشتيم اصلاً نمی­دانستيم روايات معارض داريم يا نداريم؟ هشتاد درصد روايات ما تعارضش بعد از شيخ است و کاملاً واضح است در عده­ای زيادی موارد مال يا اختلاف نسخه است يا راوی است؟ يا

10: 43

يعنی نکاتش واضحه بعض جاها البته مشکل داريم فرض کنيد حالا ما در به قول ايشان پنج هزار حديث ممکن است يک ده پانزده مورد بيست موردش مشکل داشته باشيم و نسبتش خيلی کمتر از آنی است که مرحوم شيخ قدس الله نفسه تصور فرمودند اين راجع به اين قسمت.

س: در مورد آن حديث اولی که شيخ گفته و غيرها اين مرحوم حدائق يک غيرهاي برايش ذکر کرده

ج: نيست در روايت بلی گفتم غير ذلک را شايد از ايشان گرفته،

س: نه نه رواياتی را نقل کرده

ج: بياورين نداريم نه،

س: روايت مال مواقيت است يا غير مواقيت

س: غير مواقيت،

ج: نه در اين انا خالفت فقط در مواقيت است،

س: نه ولی اين­که

ج: حالا بياورين حدائق را اشکال ندارد، نه انا خالفت فقط در مواقيت است انا خالفت بينهم فقط در مواقيت است حالا باورين اشکال ندارد من که اين­­جا نشستيم جای هم در راه نرفتيم يکی از خوبی­های کار ما همه با مدرک و مستند و صفحه،

س: از اول مسألش را عرض کنم، حدائق الناظره جلد يک صفحه 4 المقدمة الاولی

س: در مقدماتش است

ج: در دوازده مقدمه است

س: بحث تقيه را مطرح می­کند بعد می­گويد اين تقيه کدام و اين­*­ها* می­گويد فصاروا صلوات الله عليهم يخالفون بين الاحکام و ان لم يحضرهم احد من اولئک الانام فتراهم يوجبون فی

41: 44

واحده باجوبة متعدده

ج: اما انا خالفت نيست درست است می­گويد پيش حضرت بودم يکی وارد يک جواب داد يکی وارد شد جواب ديگر داد اصلاً می­گفت ديگر داشت فضا رو سر من می­­چرخد فلان نوشته که من بعد حضرت فرمودند بلی انا خالفت بينهم دارم اين تعبير

س: بلی آن وقت شروع می­کند اين روايت را آوردن

ج: ما داريم از اين روايات چند مورد در کافی هم هست

س: همين خالفت ديگر

ج: نه بخوانيد انا خالفت بينهم اين تعبير فقط در مواقيت است

س: انا خالفتهم خود شيخ آورده آن تعبير کافی انا امرتهم است

ج: انا امرتهم بلی انا انا خال می­گويد بابا شيعيان­شان در نماز ظهر اختلاف دارد می­گويد من اين کار را کردم

س: من اين کار را کردم اين مضمون در چند روايت ديگر آمده

ج: نه می­­گويم مضمون ربطی شما اين کلمه انا خالفت بينهم فی المواقيت و غير ذلک، اين غير ذلک خالفت نيست می­گويد من اين جور گفتم آنجا هم اين جور گفتم اين نکته­اش اين بود اين نکته­اش اين بود نه اين­ها می­خواهند روی کلمه انا خالفت بينهم که امام گفت من ايجاد مخالفت اين تعبير فقط در مواقيت است،

س: خب مثلاً عن حريز

ج: بخوانيد روايتش

س: عن حريز عن ابی عبدالله عليه­السلام قلت له

ج: اولاً روايت حريز عن ابی عبدالله ما قبول نداريم مشکل است مشکل ارسال دارد

س: ليس شئ اشد علیّ من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی

ج: خب نگفت انا خالفت بينهم يعنی امام سلام­­الله عليه می­خواهد يک مطلب را بگويد من دو جور صحبت کردم ببينيد من دو جور اين درست است در خود روايت مقبوله عمر ابن حنظله است ديگر خب اصلاً ما روايت عمر ابن حنظله را اين جور معنی کرديم آقا شيعه در کوفه؟ امام می­­گويد بلی آنی که مشهور است بگير آنی که شاذ است، می­گويد آقا هردو مشهور اند می­گويد بلی مثلاً تقيه ببينيد يعنی امام قبول دارد که دوتا کلام ازش صادر چون من يک وقت ديگر هم عرض کردم حالا انشاءالله بعد چون بناست اين­ها را مفصل بگوييم ما الآن در ميان اهل سنت نداريم اهل سنت از رسول­الله درباره حديث متعارض چيزی نقل کرده باشد

س: از رسول­الله

ج: از اهل سنت که مثلاً به رسول­الله گفتيم شما مثلاً سابقاً اين جور فرموديد حالا اين جور فرموديد اما از اميرالمؤمنين داريم که اختلاف حديث رسول­الله را چه کار کنيم؟ لذا اصلاً گفتيم اين نشان می­دهد که اختلاف حديث رسول الله اثباتی است اصلاً ثبوتی نبود الآن ما درباره­ای از امام باقر امام سجاد سلام عليه بگويد آقا روايت شما معارض است نداريم اين نشان می­دهد که نبوده آن وقت امام صادق داريم امام صادق هم رد نمی­کند معنايش اين است که امام می­گويد بلی من اين مطلب را گفتم آن را هم گفتم بعد می­گويد خب اين­ها هردو دوتا پنج­تا اين نقل؟ می­گويد بلی خب تقيه بوده شرايط اجتماعی بوده حتی بهش می­گويد می­گويد آقا گاهی تقيه به لحاظ روايت اهل سنت است گاهی تقيه به لحاظ وضع خارجی و حکومت است؟ کدام يکی است؟ امام می­فرمايد نه به لحاظ حکومت نه به لحاظ روايت­شان اين انشاءالله در روايت عمر ابن حنظله اين توضيحاتش را عرض خواهيم کرد اصلاً آن روايت نشان می­دهد که امام صادق قبول دارد اصلاً اين مطلب را که بين اصحاب و لذا عرض کردم سؤال از امام صادق در حديث متعارض در زمان امام است اولين تأليفات ما در حديث معارض و علل الحديث زمان موسی ابن جعفر است تأليف اما انا خالفت بينهم فقط در مواقيت، انا خالفت می­گويد شيعه اختلاف دارد می­گويد انا خالفت،

س: خود آن تعبير روايت نيست تعبير روايت انا امرتهم است

ج: می­دانم نه نه خالفت بينهما

س: انا خالفت را فقط شيخ آورده در خود روايت کافی انا امرتهم تهذيب هم انا امرتهم است متن روايت اين نيست متن روايت را می­­خواهيد بخوانيم،

ج: بخوانيد

س: مقصود آن است که آنجا که حضرت تصريح فرموده باشد که من اين جور گفتم که

ج: اختلاف کلمه اختلاف

س: امرتهم نه اين­­جا البته تعبير اين شکلی است عبارتش

ج: انا خالفت بينهم من ديدم تعبير روايت است اصلاً من خودم ديدم که تعبير روايت است

س: البته آقای چيز که تلخيص کرده همين انا امرتهم چيز کرده،

س: سئله انسان و انا حاضر فقال ربما دخلت المسجد و بعض اصحابنا يصلی العصر و بعضهم يصلی الظهر

ج: اين مال زراره و اين­ها بوده

س: فقال انا امرتهم بهذا، اصلاً خالفت را خود شيخ آورده نقل به معنی کرده

ج: من خالفت هم ديدم در مورد

س: بهذا يعنی به اين که دو وقت بخواند

ج: دو وقت بخوانند

س: صلوا علی وقت واحد

12: 49

ج: اين را من اين همين که گفتم اين را امام می­فرمايد من عمداً اين کار را کردم،

س: مثلاً همين­جا در همين علل باز دوباره يک حديث ديگر دارد که می­گويد قال اختلاف اصحابی لکم رحمه و قال اذا کان ذلک جمعتکم علی امر واحد و سئل عن اختلاف اصحابنا فقال انا فعلت ذلک بکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لاخذ برقابکم

ج: اين احتمال انا اين بايد ذيل همان مواقيت باشد

س: اين حديث مستقل است در علل که صاحب حدائق هم اشتباهی گفته در معانی الاخبار اين يک حديث مستقل است در علل از ابتداء تا انتهايش اين شکلی است از ابتدايش می­خوانم باز هم می­­خوانيم حديث شماره 15 علل جلد 2 صفحه 395 حديث پانزده حدثنا محمد ابن الحسن قال حدثنا

ج: ابن الوليد است ايشان

س: بلی حدثنا محمد ابن الحسن الصفار عن احمد ابن محمد ابن ثنان

ج: احمد ابن محمد ابن ثنان نمی­شود،

س: ببخشيد

ج: عن احمد عن محمد ابن ثنان

س: عن ابن ثنان عن ابی ايوب الخزاز عمن حدثه عن ابی الحسن عليه­السلام، قال

ج: اين هم بعيده اصلاً اين مال محمد ابن ثنان و بعد عمن حدثه و بعد هم ابويوب خيلی بعيد است محمد ابن ثنان ابی ايوب خيلی بعيد است،

س: قال اختلاف اصحابی لکم رحمه اين سه­­تا حديث و قال اذا کان ذلک جمعتکم علی امر واحد و سئل عن اختلاف اصحابنا فقال عليه­السلام انا فعلت ذلک بکم لو اجتمعتم علی امر واحد لاخذ برقابکم

ج: خب همين بعد نقل کرده قصه مال چيز بوده اخذ برقابکم مال همان نماز بوده يعنی چيزی که واضح بوده که مثلاً رمز تشيع می­شود،

س: بازهم همين طور ادامه دارد مثلاً يک حديث ديگر ايشان آورده که ابی رحمه الله حديث شماره 16 قال حدثنا سعد ابن عبدالله عن محمد ابن عبدالجبار عن الحسن ابن علی ابن فضال عن سعلبه ابن ميمون عن زراره عن ابی جعفر عليه­السلام قال سئلته عن مسأله فاجابنی قال ثم جاء رجل فسئل

ج: اين داريم ما در کافی هم داريم غير از ايشان

س: فاجابه بخلاف ما اجابنی ثم جاء رجل آخر فاجابه بخلاف ما اجابنی و اجاب صاحبی و لما خرجا رجلا قلت يابن رسول­الله رجلان من اهل العراق من شيعتک قدما يسئلان فاجبت کل واحد منها، منه بايد باشد و غير ما اجبت به الآخر قال فقال يا زراره ان هذا خير لنا و اقوالنا و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لقصدکم الناس و لکن اقل بقائنا و بقائکم،

س: اين نحن نلق الخلاف بينکم نيست؟ نحن نلقی الخلاف بينکم

ج: آن سندش را بخوانيد من اين انا خالفت بينکم را ديده بودم من خيال کردم فقط در چيز است در

س: تعبيرش يک خرده لذا آقای انصاری هم که حالا، حاج شيخ محمدرضا هم که عده را تحقيق کردند ارجاعی که دادند به همين روايت کافی بود که امرتهم است کلمه خلاف نيست، در مقداری هم که مرحوم صاحب حدائق جمع کردند اين­هاست اين حديث­ها بعضی هم که خواندم

ج: اين را بايد نگاه کنم انا خالفت بينکم ديدم من انا خالفت بينهم نيامد در اين­ها؟

س: اينجا انا امرتکم دارد، آن نحن نلق کتاب بينکم حالا کتاب دارد سندش را پيدا کنم

ج: نحن نلق خلاف بينکم،

س: حُقناً لدمائکم

ج: حَقناً لدمائکم بيار آن را ببينيم چه است؟

س: ان يساعده الاعتبار هم هست به قول آخوند که اصل اين مسلم است که امام

ج: بوده ما اين­که در مواردی مثلاً جاهای که عنوان مثلاً فرض کنيد شناسايي نداشته شيعه، مع ذلک بيايند امام بگويند اين را می­خواهيم بگوييم اين اشکال سر اين است، اينی که نه اصلاً تعبير انا خالفت بينهم اين را من به نظرم می­آيد در جايي بوده مثل اين­ که مثل نماز که اين علنی بوده لذا آمدند امام فرمودند اما اين­که شيعه بين خودشان اختلاف باشد اين يک چيز بگويد آن يک چيز بگويد اين فکر نمی­کنم قبولش نمی­شود کرد، آقا حدائق هرچه آورده بخوان

س: هرچه بود خواندم از حدائق

ج: چطور نحن نلق الخلاف بينکم شما گفتيد پيدايش نکرديد

س: يک عبارتی گفتم

س: لا نحن نلقی الخلاف بينکم و حفظاً لدمائکم

ج: حَقنا لدمائکم

س: اين حفظاً دارد آن حقنا دارد

ج: کجاست اين روايت بخوانيد سندش،

س: دنبال مدرکش می­گردم

س: از کجا داری می­خوانی؟

س: خود اين توجه به اجازات و روايت کتب خود اين نمی­شود يک مؤيد يا دليل قطعی

ج: برای فهرستی بودن

س: فهرستی

ج: چرا بحث­ها را عرض می­­کنم اين مفصل چون من

س: توجه به

چ: بلی

س: عنايت به بحث فهرست

ج: حالا به هر حال مرحوم شيخ قدس الله سره بلی آقا

س: علل الشرايع حاج آقا جلد2 و صفحه 395

ج: ايشان آورد خودش الآن آورد آن را

س: نحن نلق الخلاف بينکم

س: حالا پيدا نشد طوری نيست

س: آدرسی که داده جلد2 صفحه 395

ج: خيلی خوب

س: يک لطيفه­ای می­گفت می­­گفت که دوتا طلب در حرم سر ايوان نشسته بود معالم مباحثه می­کردند قديم فقط باد آمد ورق زد گم شد آن­های که مباحثه می­کردند هرچه کردند پيدا نکردند گفتند باشد برای فردا

ج: خب نکته­ای که آخرين نکته را که ديگر وقت دارد تمام می­­شود من خيلی خسته می­شوم مرحوم شيخ در اين­جا در صفحه 350 در باب حجيت خبر اين مطلب را گفت مايروی هولاء يجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئين فی الاعتقاد اين 350 از اين چاپ جديد به اصطلاح بعد دو مرتبه ايشان يک بحثی دارد که بعد فصل فی ذکر القرائن بلی در قرائنی که يرجح الاخبار بعضها بعد متعرض تعارض احاديث و که چطور بفهميم، ايشان در صفحه 379 يعنی با اين چاپ با اين حروف درشت و با حواشی 29 صفحه بعد از آن بعد که ايشان متعرض يک جمله از موارد تعارض می­شود در بحث تعارض دو مرتبه نه در بحث حجيت فاما اذا کان مخالفاً فی الاعتقاد لاصل المذهب و روی مع ذلک عن الائمه عليه­السلام نظر فيما يرويه فان کان هناک من طروق الموثوق بهم ما يخالفه وجب اطراح خبره اگر وثوق داشتيم و ان لم يکن هنا ما يوجب اطراح خبره و يکون هناک ما يوافقه وجب العمل به و ان لم يکن هناک من الفرقة المحقة خبر يوافق ذلک و لايخالفه و لايعرف لهم قول فيه وجب ايضاً العمل به اين همين عبارتی بود که از قاموس آن جلسه خوانديم لذا قاموس مطلب اين جور فهميد از عبارت ايشان که شيخ گفته دو شرط دارد عمل به خبر مخالفين يکش اين است که لم يکن لهم خبر من الفرقة به اصطلاح يکی هم لم يکن لهم قول مشهور تعبير کرده بود مشهور عبارتی که مرحوم شيخ دارد و لايعرف لهم قول فيه کلمه يعرف ممکن است به معنای يعلم باشد و لايعلم لهم قول فيه اگر اين باشد آن جوری که مرحوم قاموس معنی کرده معنی ندارد ليکن احتمالاً صحيحش همان يشهر باشد مراد از يعرف يعنی معروف قول معروفی برای شيعه،

س: نداشته باشد

ج: نه اين­­که لايعلم نه و لايعلم لهم قول فيه ولو يک قولی باشد خيلی هم معروف نباشد نه ظاهراً همان طور که ايشان فرمود

س: يعنی در صورتی که شيعه قول مشهوری نداشته باشد

ج: يک مخالف نداشته باشد اين­جا عمل کردن به روايت اهل سنت دقت کردين بعد مرحوم آقای تستری حالا خود ايشان فهميده يا خدای نکرده از افادات مرحوم آقای سيدابوتراب خونساری بوده فرمودند که شيخ به اين دو شرط به اخبار عامه عمل کرده نه به خاطر وثاقت به خاطر اين دوتا، و عجيب اين است گفتم اگر آن نوار باشد توضيح دادم که توضيح نه عرض کردم که مطلبی که ايشان فرمودند آن هم درست نيست چون خود شيخ دارد نکته اين نيست که ايشان فرمودند خود شيخ دارد لما روی عن الصادق عليه­السلام انه قال اذا انزلت بکم حادثه لاتجدون حکمها فيما روی عنا بعد فانظروا الی ما رووه عن علی عليه­السلام فاعملوا به نکته اين است،

س: مخالف

ج: يعنی تعبد،

س: يعنی مخالفين از علی روايت کردند

ج: مخالفين از علی، يعنی به عبارت ديگر آن آقا نمی­دانم تعجب می­کنم نوشته به دو شرط عمل می­کنيم نه به دو شرط عمل می­کنيم بحث سر اين است که شيخ می­گويد تعبد داريم امام صادق فرمود، در اين دو صورت که از شيعه خبری نباشد يا قول مشهوری نباشد امام صادق فرمودند که به احاديث اين­ها عمل بکنيم ما رووه عن علی، و لاجل ماقلناه عملت الطائفه بما رواه حفص ابن غياث

س: شاهد هم می­آورد

ج: و غياث ابن کلدوب و نوح ابن دراج و السکونی و غيرهم من العامه عن ائمتنا عليهم­السلام خب اين که بنا بود که لم يکن لهم خبر و عليهم­السلام فيمالم ينکروه و لم يکن عندهم خلافه، توجه فرموديد اين تعبير آن وقت اين بين اين صفحه اين­جا 180 است آن 350 است بين اين دوتا به اصطلاح

س: بايد جمع کند

ج: نه مرحوم محقق اين دوتا را اشتباه گرفته، يعنی آن مطلبی را که در بحث حجيت بوده در بحث حجيت گفت ان ما يروی هولاء يجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئين فی الاعتقاد اين­جا می­گويد نه امام صادق فرمود که اگر به اصطلاح مطلبی از شما حادثه­ای پيدا شد و حکمش در روايات ما نبود فانظروا الی ما رووه عن علی فاعملوا به من نمی­فهمم اين فانظروا الی ما رووه عن علی فاعملوا به اين چه ربطی دارد و غيرهم من العامه عن ائمتنا عليهم­السلام فيما لم ينکروه ائمه انکار نکرده مگر بگوييم لم ينکروه يعنی شيعه ضمير ينکروه را برگرديم به شيعه يعنی پيش شيعه منکر نباشد و لم يکن عند الشيعه خلاف،

س: متنش را می­خواهيد بخوانيم اين متن مال

36: 1: 1

ج: می­دانم بعد الآن نگهداريد تا بگويم اين روايت اذا انزلت بکم حادثة اصلاً الآن موجود نيست پيش ما به هيچ وجهی موجود نيست

س: يعنی در سائر منابع نيست؟

ج: ابداً فقط منحصر در عده شيخ است اين روايت اذا انزلت بکم فانظروا الی ما رووه عن علی،

س: ين که سند و مانند ندارد

ج: اين اصلاً مرسل است اصلاً بعدش هم ما رووه عن علی نمی­فهمم يعنی چه؟

س: چقدر

ج: نه يعنی ما رووه عن علی يعنی چه؟ يعنی سنی­ها ديگر خب سکونی که می­­گويد عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی

س: عن علی نداريم از اين­ها

ج: اصلاً اين­ها همه­شان از امام صادق است غياث ابن کلدوب عن اسحاق ابن عمار عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی، نوح ابن دراج هم که شيعه است حالا ايشان کم لطفی فرموده آن­که اصلاً سنی نيست که و حفص ابن غياث سنی است از بزرگان عامه هم هست ليکن ايشان عن علی ندارد هست روايت حفص ابن غياث سئلت اباعبدالله فقال کذا يا سمعت اباعبدالله يقول

ج: جعفر ابن محمد

س: ايشان صد و هفتاد، من توضيحات اين­ها را بعد عرض می­کنم خيلی تعجب است حالا اين روايت را اخيراً به مناسبت نمی­دانم تصادفی يکی از علمای زيديه در قرن پنجم کتابی دارد در امامت و رد کرده امامت ما را يعنی در نقض امامت ما نوشته ايشان در آنجا می­­گويد من اين احاديث را از کتاب نوادر الحکمه باب تعارض رواياتش نقل می­کند هشت­تا حديث نقل می­کند هيچ کدامش را اصحاب ما نياوردند هيچ،

س: دوتاش که چيز است چرا بود همين که از علل الشرايع خوانديم با متن­های متفاوت بود

ج: نه اين عين اين روايت يکی دوتاش هم درش عمل به قياس است

س: صحيح

ج: اين نکته­ای که مرحوم شيخ می­گويد آن وقت من انشاءالله ديگر وقت ما گذشت اول آن هشت­تا روايت را بخوانيد ايشان در کتاب محيط فی الامامه يکی از زيدی­هاست اسمش را يادم رفته از علمای زيدی است، اما امام­های اجتماعی نيست يعنی کسی که مثلاً اداره جامعه و اين­ها امام اميرالمؤمنين ايشان نيست بخوانيد در همين کتاب شيعه شما چاپ کرده آن حاج شيخ نوشته ديگر،

س: بلی استاد

س: مقاله­ای که برای ايشان نقل می­کند عقيق اندر يمن است در اين صفحه 98 مجله حديث حوزه شماره 14

ج: هم آن­جا هم بعد مفصل­تر از آن يکی مفصل­تر در کتاب شيعه آمده،

س:

10: 4: 1

ويژه سيدمرتضی بلی

ج: بلی آن­جا آمده

س: آن­جا ايشان می­گويد که حالا اين آقا اسم دقيقش ابوالحسن علی ابن حسين زيدی در قرن پنجم بوده و

23: 4: 1

در آثارش هم از سيدمرتضی و شيخ طوسی اسم برد بعد

ج: به نظرم شايد همان مثلاً الشافيه سدمرتضی جواب داده که در امامت است

س: اين در طبقات زيديه کبری هم اين جوری درباره­اش نوشته شده علی ابن حسين ابن محمد معروف به شياح سريجان، از آن­که اين­جا متن­های مختلف داشته شيخ عالم ابوالحسن الزيدی اين حالا اين طوری گفته

س: خب حالا خود روايت را اين روايت را ايشان از نوادر الحکمه نقل می­کند و معلوم می­­شود اصحاب ما اين هشت­تا را کلاً حذفش کردند از کتاب نوادر الحکمه حالا از مصدر ديگر با بعض متونش الآن نگاه نکردم اما از نوادر الحکمه حذفش کردند اصلاً ما اين هشت­تا از نوادر الحکمه کسی نقل نکرده از اصحاب، بخوانيد حالا می­­خواهين

س: بلی اين جزء نخست اين احاديث در جزء نخست المحيط آمده

21: 5: 1

ج: يک،

س: فروی ابوجعفرالقمی فی نوادر الحکمه بخلاف

ج: ابوجعفر محمد ابن احمد ابن يحيي ابن عمران اشعری قمی صاحب کتاب نوادر الحکمه

س: قال حدث الحسن ابن علی عن العباس ابن عامر،

ج: حدث الحسن ابن علی

س: بلی، قرائتی که اين­­جا چاپ شده

ج: حسن ابن علی احتمالاً حسن ابن علی کوفی باشد که ايشان ازش نقل می­کند شايد هم زعفرانی اشعری باشد آن هم هست يک حسن ابن علی است که زعفرانی اشعری است از اشاعره قم است عن العباس ابن عامر بعد

س: بلی می­گويد عن ابی بکير که اين­جا

ج: اشتباه است ابن بکير عبدالله ابن بکير

س: اين که همين گفته سندها کلاً بهم ريختگی دارد ديگر اين امر

ج: نه نمی­شود

س: يعنی می­گويد که توقع نداشته باشيم يا کاتب اشتباه کرده يا نويسنده

ج: يا هردو

س: اعتراف کنيم که اين­­جا

19: 6: 1

ج: بلی

س: بلی اين را ديگر در نظر داشته باشيد،

23: 6: 1

ج: خب

س: عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: مرسل هم هست اصحاب را هم کلاً حذف کردند بلی بخوانيد

س: قال اذا ابتليتم بالامر لابد لکم من العمل به، ببخشيد رد کنم اذا ابتليتم بالامر لابد لکم من العمل به لم يلغکم عنا فيه شئ فخذوا بقول الناصب فيه عن علی و ان لم يبلغکم فيه عن علی شئ فخذوه برأيکم

ج: خب اين هم که رأی است اصلاً ضد مذهب شيعه است

س: بلی ثم تسئل اين­­جا می­­گويد تسئل در نسخه آمده ثم تسئل عنه بعد ذلک فان کان صواباً و الا رجعتم الی الحق عند السماعه،

ج: خب بفرماييد،

س: و ان کان

19: 7: 1

ج: بلی واضح است واضح است نه اصلاً آن جهاتش که واضح است بحث سر قسمت ديگر کار است خب بفرماييد اين آقا اين فانظروا الی ما رووه عن علی اين اصلش اين است در کتاب نوادر من انشاءالله عرض خواهم کرد اين مطلب شيخ اجمالاً درست است ليکن دلالت بر فهرستی بودن می­کند نه رجالی حالا من توضيحاتش را بعداً

س: غياث را نخوانم بروم بعدی را

ج: به هرچه هست بخوانيد هشت­تا را بخوانيد

س: الحديث الثانی و روی عن عبد الملک ابن عبيد صيرفی عن ابی عبدالله عليه­السلام

ج: بعبدالملک ابن عتبه بايد باشد،

س: عرض کردم اين­­جا

3: 8: 1

ديگر رها کرده

ج: بلی ولش کن

س: اسقاط کافه قواعد رجالی

ج: عبدالملک ابن عتبه نخعی صيرفی

س: بلی ان الناس لو قاس الحق بالحق لم يهلکوا و لکنهم قاس الحق بالباطل فلم يزدادوا من الحق الا باداً می­گويد اين­­جا نويسنده يک سری توضيحات داده در نفع شيعه بعد رفته حديث بعدی و روی ابوجعفر القمی عن منصور ابن حازم عن ابی عبدالله عليه­السلام قال قلت يجئ رجلان من اصحابنا يرويان عنک فی الشئ الواحد شيئاً مختلفاً قال فقال انی اجيبوهم بالزياده و النقصان بعد ايشان می­گويد باز اين­­جا نويسنده يک

ج: خيلی خوب بعدش حالا بلی

س: چون می­خواهم عبارتش را کاملاً بعد می­گويد الرابع و روی ابوجعفر القمی

ج: مرادش همين صاحب نوادر است حذف کرده سند را حذف کرده مرسل است اصلاً بلی بفرماييد

س: عن محمد ابن بشير و جرير، عن ابی­عبدالله عليه­السلام قال قلت له انه ليس شئ اشد

ج: اين هم محمد نبايد باشد جعفر ابن بشير بايد باشد

س: آری دقيقاً همان روايت علل است که خوانديم انه ليس شئ اشد علیّ من الاختلاف بين اصحابنا فقال ذلک من قبلی، الخامس و سئل عن الرجلين التقيين يرويان الحديث مختلفاً فقال حدّث بايهما شئت فهو موسع عليک،

ج: شبيه همين مبنای کلينی بفرماييد

س: السادس و روی فان القرآن نزل علی سبعة احرف فادنی ما للامام ان يفتی علی سبعة اوجه،

ج: روايت داريم از امام باقر صحيح است که نزل من عندالواحد علی حرف واحد اصلاً ضد اين روايت داريم،

س: چه ربطی دارد مثلاً اين خود هفت­تا گفته پس ما بايد اقلاً هفت­تا را

ج: خدا رحم کرد، چقدر شيعه حواسش تمام اين­ها را حذف کرده بودند تمام اين­ هشت­تا حديث را

س: و روايت هفتم و روی عن ابی عبدالله عليه السلام قال اختلاف اصحابی لکم رحمه،

ج: مضمونش گذشت بلی

س: بلی الثامن و ذکر عن الحسن ابن جهم قال سئلت ابالحسن عن مسألة فقال ابوجعفر کذا و قال ابوعبدالله کذا و قال ابوالحسن کذا کل واحد منهم يخالف الآخر قال قلت انا لله و انا اليه راجعون قال مه قلت ففی ایها الحق قال کل حق و کل يسعکم الاخذ به و قال يختلف من حيث لاتعلمون

ج: علی ای حال احاديث عجيب و غريبی است که الآن نمی­شود حالا مشکل آن وقت من فکر می­کنم اين حديث که در کتاب نوادرالحکمه بوده اين اصولاً منشأ عمل به روايت سکونی شده اين را بايد بعد توضيح کافی بدهيم پس بنابراين آنچه که ما الآن داريم من مثلاً حالا غياث ابن کلدوب حالا شايد وقت باشد شما غياث ابن کلدوب را بياورين از مثل کتاب آقای خويي معجم بيارين، البته اين مطلبی که ايشان گفت دو شرط آن دو شرط را در روايت مرحوم شيخ در روايت واقفی و اين­ها آورده و اما اذا کان الراوی من فرق الشيعه مثل الفتحيه و الواقفه و الناوسيه و غيرهم بعد اين­ها و ان کان ما رووه ليس هناک ما يخالفه و لايعرف من الطائفه العمل بخلافه وجب ايضا العمل به اذا کان متحرجاً فی روايته موثوق فی امانته و ان کان مخطئاً فی اصل فلاجل ما قلنا عملت الطائفه باخبار الفتحی آنجا در باب مثل سنی­ها گفت به خاطر اين­که امام صادق فرمودند لما روی عن الصادق اين­جا حرفش شبيه حرفی است که در قاموس نقل کرده، که اين­ها به خاطر اين مثل عبدالله ابن بکير و غيره اما اسم سکونی اصولاً در اين­جا نيست در آن­جايي است که می­گويد امام صادق فرموده است اين راجع به اين

س: يعنی

7: 13: 1

يکی مانده به آخر معجم رجال حديث شده جلد 14 صفحه 254 شماره 9302 چون در آن

21: 13: 1

قبلی­اش تقريباً بيست­تا عقب­تر بوده، 9283 بوده حالا می­­خواهيد اين جديدی جديد را هم دارم آن را بياورم يا همين را بخوانيم

ج: بخوانيد فرق نمی­کند اين قسمتی که ما می­­خواهيم الآن فرق نمی­کند

س: کجا را بخوانم

ج: همان قال نجاشی

س: بلی يوسف ابن کلدوب قال النجاشی غياث ابن کلدوب

ج: صيحة البجلی

س: البته اين بجلی هنوز ندارد شيخ دارد بجلی در نقل آقای خويي، له کتاب اخبرنا ابن شاذان عن العطار

ج: مراد از ابن شاذان همين که از علمای قم است به اصطلاح نه مراد از آن ابوعبدالله شاذان ابن شاذانی که مال قزوين است از قزوين به عراق آمده شيخ هم از ايشان نقل نمی­کند از منفردات نجاشی است از مراد از اخبرنا العطار مرادش احمد ابن محمد ابن يحيي عطار پسر محمد ابن يحيي که توثيق نشده گفتند از مشايخ اجازه است بفرماييد

س: عن العطار عن الحميری عن الحسن ابن موسی الخشاب عنه و قال الشيخ غياث ابن کلدوب ابن بيحث البجلی له کتاب عن اسحاق ابن عمار اخبرنا به ابوعبدالله المفيد رحمه الله اما احمد ابن علی ابن الحسين

ج: صدوق

س: و محمد ابن الحسن از سعد عن الحسن ابن موسی ابن الخشاب عن غياث ابن کلدوب بيحث البجلی عن اسحاق ابن عمار و عده فی رجاله

ج: خب ببينيد و عده فی رجال ببينيد هردو هم نجاشی و هم شيخ هردو می­روند به قم، قمی­ها آمدند به کوفه از حسن ابن موسای خشاب اين کتاب را نقل کردند حسن ابن موسای خشاب ايشان از غياث ابن کلدوب نقل می­کند او از اسحاق ابن عمار که شيخ می­گويد کتاب از اسحاق ابن عمار است يعنی آنچه که ما الآن داريم منحصر به اين است اسحاق ابن عمار و از عجايب اين است که اين رواياتی را که غياث ابن کلدوب از اسحاق ابن عمار اين­ها همه­شان مسند به رسول­الله است يعنی عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی قال رسول­الله مثلاً يعنی ما در شيعه نداريم از اسحاق ابن عمار با اين سند نقل کرده باشد آنچه که داريم از غياث ابن کلدوب يعنی به احتمال بسيار قوی مرحوم اسحاق ابن عمار اگر اين نقل که مجموعه روايات مسندی از امام صادق داشته اين­ها را به غياث ابن کلدوب داده و باز غياث ابن کلدوب هم بزرگان ما نقل نکردند حسن ابن موسی خشاب نقل کرده، دقت کردين از حسن ابن موسی به قم آمده در قم شهرت پيدا می­­کند دو سه تا طريق ما کلاً بر می­گرده به قم

س: آثار غياث ابن کلدوب

ج: آثاری، حالا طبقته فی الحديث را هم بياوريد

س: و عده فی رجاله فی من لم يرو عنهم عليهم­السلام

ج: با اين که اين بايد قاطی اصحاب امام موسی ابن جعفر و حضرت رضا باشد چون از اسحاق ابن عمار نقل می­کند بفرماييد

س: و ذکر الشيخ فی العده انه من العامه و لکنه عملت الطائفه باخباره اذا لم يکن له معارض من طريق

51: 17: 1

و يظهر من مجموع کلامه ان العمل بخر من يخالف الحق فی حقيقته مشروط باحراز وثاقته و تحرزه عن الکذب

ج: خلاف ظاهر است اين غياث ابن کلدوب را آن­جا آورده که لما روی عن الصادق آن­جايي که گفته متحرز عن کذب اسم ايشان را نياورده اين اشتباه اين­­جا شده آن­جايي که متحرز عن الکذب است در مثل واقفی و فتحيه آورده هم در صفحه 381 از اين چاپ هم در صفحه 350 از همين چاپ دوجا آورده يعنی متحرز اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئين فی الاعتقاد در اين­جا مثل عبدالله ابن بکير و سماعة ابن مهران و بنی فضال و بنی سماعه و من شاکل، در اين­جا 381 گفته که اذا کان متحرجاً فی روايته موثوقاً فی امانته فلاجل ما قلناه عملت الطائفه باخبار الفتحيه عامه را در آن­جا آورده که لما روی عن الصادق اشتباه اين همين می­خواستم تمام بحث ما همين بود اين آقای قاموس هم درست ننوشته يعنی متأسفانه عبارت شيخ

س: درست نقل نشده

ج: درست نقل نشده آن­جای که گفته ثقات واقفيه و فتحيه و ناوسيه است آنجای که عامه را آورده استناد لما روی عن الصادق آورده اين­جا لما روی عن الصادق آورده آن وقت آقای خويي فرمودند نکته پيش شيخ تحرز اين همان فهمی است که محقق کرده اولين فهمی که از اين عبارت شده محقق است، تا زمان ما که حالا تعجب آقای خويي که قاموس را ديده بودند

س: اين همان رساله عزيه

ج: عزيه، روشن شد اين ريشه­يابی نشده از آن­­جا که اين مطلبی چرا؟ چون اين­ها نزديک هم اند

س: بلی عبارت­ها نزيک هم است

س: حالا چرا رفت و برگشت دارد

ج: حالا غير از، اصلاً معلوم شد چه شد؟ من تمام اين بحث آن شب و امشب را می­خواستم تمام اين عده را الآن آورديم بخوانيم که اين­ها توجه در عبارت شيخ اصلاً نکردند، قاموس هم نتوانسته دقت بکند آن­جايي که گفته اين­ها متحرز عن کذب اند در مثل واقفيه و فتحيه و ناوسيه اين­جای که اسم سنی­ها را آورده گفته لما روی عن الصادق تعبد داريم قبول بکنيم

س: يعنی به دو دليل ايشان قبول بکند

ج: نه آن واقفيه را به خاطر تحرز عن الکذب، اين­ها را به خاطر تعبد اينی که من پري شب، اگر

س: آن نقل­های بعدی اين دوتا با هم قاطی شده

ج: ها! احسن آقای خويي هم ديده الآن ديگر همه اشتباه آقای خويي فرمودند

س: همه را گفته تحرز

ج: همه را گفته تحرز از کذب، صاحب قاموس هم فکر می­کنم اگر واقعاً مال مرحوم آقای حاج سيدابوتراب باشد ملتفت شده که اينها فرق دارند اما اين نکته فنی را ملتفت نشده که آن مال عامه را گفته تعبد داريم لما روی عن الصادق اين­ها را گفته تحرز از کذب تمام اين بحث­­های من آن شب و امشب مال اين بود يعنی کتاب عده را آورديم برای اين نکته اين يک.

نکته دوم اگر ما روايت غياث ابن کلدوب نگاه می­کنيم نه خاطر راست هم هست حرف ايشان تحرز عن الکذب اين نيست اين به خاطر اعتماد مثل حسن ابن موسی خشاب است اعتماد مشايخ است انشاءالله تعالی اين را عرض خواهيم کرد زير مجموعه­های بحث فهرستی يکش هم يک منهجی است اسمش را گذاشتيم منهج مشايخی اين يک نظريه­ای بوده که اگر شيوخ حديث مشايخ حديث بزرگان حديث يک حديثی را قبول بکند ولو سند ضعف داشته باشد اين خودش منشأ قبول است اين را انشاءالله بعد اين را من گذاشتم زير مجموعه فهرستی اسمش را هم گذاشتيم منهج مشايخی که روی شيخ نگاه، ولو بعدش هم ضعيف باشد ولو اين شيخ تضعيف کرده اصلاً خود اين شيخ آن آقا را تضعيف کرده مع ذلک اين روايت را نقل کرده می­گويند قبول می­کنيم چون خودش تضعيف کرده مع ذلک نقل کرده معلوم می­شود نکته­ای بوده که قبول بکند روايت را اين را ما اسمش را گذاشتيم منهج مشايخی، دقت حالا طبقته فی الحديث را بياوريد، غياث ابن کلدوب

س: بلی البته بعدش ايشان يک تعليقه­ای می­زند که عن الصفار روی عنه الصفار اين وهن بوده و سهو بوده و صفار از ايشان روايت نمی­کند

ج: نه از حسن ابن موسی است همه به حسن ابن موسی بر می­­گرده

س: در رجال شيخ می­گويد روی عن الصفار حالا می­گويد سهو بوده

ج: نه صفار عن الحسن ابن موسی الخشاب

س: بلی ايشان می­گويد که همه­اش با واسطه حسن ابن موسی

ج: نه سهو نبوده شيخ يک روايتی ديده اين­ها استخراجات شيخ است شيخ يک روايتی ديده حسن صفار عن غياث برداشته آورده شيخ مراجعه بعدی نکرده اصلاً می­گويند رجال شيخ مفتوح بوده شيخ مراجعه بعدی دقيق نکرده مثلاً ديدی يک روايت حسن ابن صفار عن غياث ورداشته آورده اين را بعد بايد تصحيح می­کرده تصحيح نکرده اصلاً رجال شيخ بسته نشده کتاب مفتوحی بوده بفرماييد

س: بلی

4: 22: 1

طبقته وقع بهذا العنوان باسناد کثير من الروايات تبلغ اربعة و ستين مورداً و قد روی عن اسحاق ابن عمار فی جميع ذلک،

ج: اين در حقيقت اين روايات اسحاق ابن عمار هم نيامدند بحث فهرست، اين منفردات اين آقای غياث ابن کلدوب است يعنی ما در روايات شيعه اسحاق ابن عمار اين همه روايات داريم از ابی الحسن دارد از حضرت صادق دارد اسحاق ابن عمار صيرفی از چهره­های معروف شيعه است اصلاً دکانش هم صرافی بوده يکی از مواردی هم پول­ها مثلاً ذکات و اين­ها توسط ايشان اصلاً نوشتند دکانش هم مقابل مسجد در مسجد کوفه بوده يعنی در مسجد کوفه اين ور خيابان دکان اين آقای اسحاق ابن عمار صيرفی است يعنی يک شخصيت شناخته شده است ايشان اين آقا که سنی بوده معلوم می­شود که اسحاق ابن عمار اگر نقل اين آقا درست باشد اسحاق ابن عمار مجموعه روايات داشته از امام صادق به مذاق اهل سنت اين را به اين داده آن رواياتی را که به مذاق شيعه است به صفوان داده به صفوان ابن يحيي، عن اسحاق ابن عن ابی عبدالله عن اسحاق ابن عن ابی الحسن و روی عنه که؟

س: و روی عنه الحسن ابن موسی و الحسن ابن موسی الخشاب و يعقوب ابن يزيد و الخشاب

ج: فقط يعقوب ابن يزيد استثنايي است ايشان هم قم آمده يعنی تنها کسی که الآن يعقوب ابن يزيد را هم اگر می­خواهين در بياورين موردش بايد خيلی کم باشد اگر باشد فوقش يک مورد يا دو مورد من اصلاً نديدم آنچه که من ديدم انشاءالله تعالی توضيحاتش را عرض خواهيم کرد اصلاً خود اين مطلب نشان می­دهد، لذا شيخ نگفت ثقات فی النقل گفت به خاطر امر امام صادق ما به اين عمل می­­کنيم نه ثقات فی النقل ليکن ما حرف­­مان اين است که اصولاً غياث ابن کلدوب که اين مجموعه حديث را دارد دست حسن ابن موسی خشاب رسيده بزرگان قم به اعتماد حسن گرفتند نه به اعتبار وثاقت غياث ابن کلدوب خود ايشان هم نگفت به اعتبار وثاقت اگر به اعتبار حسن باشد می­شود فهرستی، نکته فهرستی است

س: کتاب را گرفته

ج: نکته می­شود فهرستی حسن ابن موسی خشاب هم از اجلاء است می­خواهين عبارت نجاشی را هم بياوريد حسن ابن موسی الخشاب يعقوب ابن يزيد خيلی به نظرم اگر يک مورد باشد اصلاً يعقوب ابن يزيد را بعض جاها ديدم نوشتند قمی، تعجب است من خيال می­­کنم ايشان بغدادی باشد خيلی ايشان در قم کتاب­­های انشاءالله من عرض می­کنم مخصوصاً کتاب ابن ابی عمير يکی از نسخ معروف کتاب ابن ابی عمير در پيش قمی­ها نسخه يعقوب ابن يزيد است، چون ما بنا شد بعد هی يکی يکی اين­ها را شناسايي بکنيم کسانی که نسخه­ها را نقل کردند اين معلوم می­شود اگر هم چنين چيزی بوده يک موردی خيلی کم بياورش ببينم من تا حالا نديده بودم

س: يعقوب ابن يزيدی،

ج: نه همان سند را بياريد سند يعقوب ابن يزيد عن غياث ابن کلدوب می­شود پيدايش بکنيد البته در کتب اربعه است ديگر آقای خويي که آورده در کتب اربعه است قاعدتاً ديگر آقای خويي که می­آورند کتب اربعه است، من احتمال می­دهم اين­جا هم سقط دارد يعقوب ابن يزيد عن حسن ابن موسی عن غياث ابن کلدوب تمام نکته سر حسن انب موسی است نه وثاقت غياث ابن کلدوب که آقای خويي هم اين جور فهميدند البته مرحوم آقای تستری مطلب را درست گفته گفته و اين هذا من الوثاقة درست اين مطلب ايشان ليکن ايشان هم مطلب را درست نقل نکرده اصلاً بحثی به وثاقت ندارد می­گويد چون امام صادق فرمودند، وثاقت را در آن فرق شيعه به کار برده مثل فتحيه و ناوسُيه در اين­جا در سنی­­ها فقط يک عبارت دارد لما روی عن الصادق و ديشب عرض کردم در بحث گذشته گفتم مخصوصاً عبارت تستری دو سه جا خواندم تستری گفته به دو شرط عمل کردند نه نکته­اش عمل نيست نکته­اش وثاقت هم نيست نکته­اش تعبد است خب آن روايت هم که فوق العاده ضعيف است ما می­خواهيم اين را بگوييم نکته­اش فهرستی بودن است،

س: تعبد هم نيست

ج: تعبد هم نيست، يعنی اين­ها روی حسن ابن موسی خشاب اعتماد داشتند ديدند اين شخص از غياث ابن، سند متعارفی هم نيست ليکن ايشان اعتماد نکردند نگاه کردند ديدند اين­ها بد نيست ورداشتند نقل کردند البته­ آن­ها نقل­های که دارند همه­اش انفرادات است همه­اش يعنی آنی که من الآن در ذهنم است انفردات غياث ابن کلدوب است،

س: برای اعتماد بر اين نسخه بوده

ج: احسن، اعتماد بر آن مقداری بوده همين شصت و چهار مورد البته آقای خويي عددش را می­دانيد درست نيست چون گاهی يک حديث مثلاً در کافی است همان هم بعينه در کتاب تهذيب است دوتا حساب کردند اين عدد ايشان دقيق نيست و غير کتب اربعه هم که ندارد، به هر حال اين انشاءالله بعد نمی­دانم شايد هم بعد از اين نوشتند نمی­دانم چيزی در عدد دقيق روايت افراد يا نه؟ من از کتاب آقای خويي خبر دارم که دقيق نيست الآن بعدش نمی­دانم در اين کامپيوترها چيزی نوشتند دقيق نوشته باشند مال نور يا غير نور

س: يکی يکی از نور چندتا روايت دارد

ج: نه مشترکاتش را هم حذف بکند يعنی مثلاً بگويد اين مشترک است بين کافی و اين­ها آقای خويي مشترکات بين استبصار و تهذيب را يکی کرده درست است اما بين کافی و فقيه و تهذيب را سه­تا گرفته با اين که اين روايت واحده هم هست سند هم يکی است روايت هم واحده است

س: بلی سندی که هست در تهذيب است،

ج: خب مشکلات تهذيب خيلی زياد است

س: جلد9 صفحه 377

ج: در مواريث و اين­ها

س: ميراث القاتل

ج: خيلی بلی ديگر آن را، اولش که است؟ حديث شماره شانزده از صفار بلی انفرادات شيخ است اصلاً شيخ کلاً از صفار نقل می­کند ديگران نه، عن؟

س: عن يعقوب ابن يزيد عن غياث ابن کلدوب عن اسحاق ابن عمار

ج: اين همين طوری که يک سند ديگر هم شيخ دارد صفار عن غياث ابن کلدوب ظاهراً اين هم خرابی دارد، اين بايد غياث ابن صفار عن يعقوب ابن يزيد عن الخشاب حالا شما حسن ابن موسی خشاب را هم بياورين،

س: سندش از امام صادق به پيغمبر اکرم است

ج: بلی ديگر قاعدتاً ديگر به همان ترتيب است عن اسحاق عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی قال رسول­الله

س: شبيه هم اند

ج: همان همه­اش مثل هم اند من به ذهنم آمده که اصحاب ما اين کتاب را قبول نکردند چون صفوان نقل نمی­کند و اين ظاهراً چون آخر خود اسحاق ابن عمار يک حديثی دارد در باب صلات جماعت می­گويد امام به من فرمود که نماز جماعت­شان مسجد کوفه حاضر بشوم بعد رفتم يک روز يکی از همسايه­ها آمد گفت که ما راجع به تو يک چيزی شنيده بوديم حالا معلوم شد که اين دروغ بوده گفتم چه شنيدی؟ گفت شنيديم تو رافضی هستی حالا معلوم شد که نه اين تهمت بوده و دروغ بوده تو نماز جماعت با ما حاضر شد پس با ما، معلوم می­شود اين خدا چون می­گويم شخصيتی بود برای شيعه در آن­جا و از عجايب اين است که خيلی هم معلوم می­شود مالدار بوده چون می­گويد که امام صادق ايشان را ديده گفت ربما يجمعهم الله لاقوام يعنی الله يجمع الدنيا و الآخره لاقوام يعنی اين معلوم می­شود اضافه بر جلالت قدرش خيلی جهت مالی داشت اما يک روايت ديگر دارد که حضرت فرمودند که نمی­روی از دنيا مگر اين­که کاملاً فقير می­شوی بعد آخر عمرش خيلی فقر پيدا آن هم خيلی چيزی عجيبی است حالا وارد ترجمه اسحاق ابن عمار نمی­خواهيم بشويم شما اين را هم بياورين حسن ابن موسی الخشاب از کتاب نجاشی از همان معجم آقای خويي بياورين تا طبقته فی الحديث را هم ببينيد

س: بلی عن حسن ابن موسی الخشاب حالا از نجاشی بياورم آوردم

ج: بلی بفرماييد

س: عن حسن ابن موسی الخشاب صفحه 42 شماره 85

7: 30: 1

اصحابنا مشهور کثير العلم و

12: 30: 1

ج: راست هم می­گويد خيلی علم را در مقابل حديث و فقه می­آوردند روی عن مثلاً کان صاحب علم و حديث و فقه آن وقت علم در اين­جا می­دانيد چه است؟ قواعد اصولی است يعنی بحثهای علمی مرادشان از علم اين است يا دراية الحديث ضوابط علمی حديث يا فتوی اين را علم می­گفتند خود فقه را هم که معلوم بود حديث هم که نقل حديث بود اين کثير العلم و الحديث اين عبارت هم شرح داده بشود بفرماييد

س: له مصنفات منها کتاب الرد علی

40: 30: 1

بعد کتاب النوادر و قيل انه له کتاب الحج کتاب انبياء، اخبرنا محمد ابن علی القزوينی

ج: اين محمد ابن علی قزوينی همان ابن شاذان است، عن احمد العطار است حتماً بعدش،

س: عطار را دارد همان ديگر احمد ابن محمد

ج: همان احمد ابن محمد هنوز نخوانده می­­خوانيم اين هم از همان احمد پسر محمد ابن يحيي استاد کلينی،

س: آن­هم از پدرش قال حدثنی ابی قال حدثنا عمران ابن موسی الاشعری عن الحسن ابن موسی عمران ابن موسی که قليل الحديث است اما ثقه است از عشايره قم است و اين عمران نوه­ای هم دارد باز به نام عمران عمران ابن محمد ابن عمران ابن موسی نه آن عمران ابن عبدالله است نوه اين، علی ای حال ايشان از ثقات است و ايشان آمده اين را هم ببينيد ما انشاءالله عرض کرديم می­خواهيم بگوييم يک سلسله­ای را نقل بکنيم کسانی که از قم بودند آمدند کوفه و احاديث يکش هم ايشان است عمران ابن موسی اشعری قمی بفرماييد

س: تمام شد ديگر

ج: نه شيخ ندارد

س: شيخ را هم بخوانم؟

ج: بخوانيد اين طريق منفرد نجاشی است چون نجاشی از محمد ابن علی قزوينی نقل می­کند شيخ ايشان را درک نکرده چون ايشان در قزوين بودند يک سفر بغداد می­آيد نمی­دانم حج برود يا نجف برود آن سفر نجاشی از ايشان اجازه می­گيرد آن سفر شيخ هنوز بغداد نبود، ورد علينا بغداد به نظرم 401 آن وقت هنوز شيخ به بغداد نيامده بود، بفرماييد

س: فهرست شيخ طوسی له کتاب اخبرنا به عدة من اصحابنا عن ابی المفضل

ج: ايشان ابوالمفضل که آمده ايران بينيد نجاشی خودش شاگرد ابوالمفضل است مع ذلک از ابوالمفضل نقل می­کند شيخ به يک واسطه از ابوالمفضل جماعة مشايخنا ابن غضائری هست ابن عبدون هست شيخ مفيد هست که اين­ها نقل کردند توضيحاتش را انشاءالله بعد بيشتر

س: عن محمد ابن الحسن صفار عن الحسن ابن موسی

ج: اين را شايد شيخ ديده همان صفار از، نه درست است اين حسن ابن موسی درست صفار عن حسن ابن موسی درست است خب حالا طبقته فی الحديث را هم بخوانيد

س: آقاي خويي را؟

ج: همان معجم را بخوانيد

س: از خود کتاب آخر اين­جا را خواندم

ج: نه از معجم بخوانيد طبقته فی الحديث

س: بلی الحسن ابن موسی الخشاب طبقته فی الحديث: و

19: 33: 1

هذا العنوان فی اسناد عدة من الروايات اَسناد چاپ کرده تبلغ اربعة

ج: خب اگر اين­جا باشد همان اَسناد درست است اگر شخص واحد باشد اِسناد اگر گفت صاحب الوسائل باِسناده اما وقتی می­خواهد چندتا سند را بگويد جمع سند است اَسناد درست است حالا فرق بين اَسناد و اِسناد را هم انشاءالله در اثنای بحث­ها متعرض بشويم که اصلاً اين دوتا فرق دارند يا ندارند

س: تبلغ اربعة و ثمانين مورداً و قد روی عن ابی طاهر البراق احمد ابن محمد ابن ابی نصر و اسحاق ابن عمار و جعفر ابن محمد و الحسن ابن علی ابن موسی

0: 34: 1

و عبدالله ابن موسی و علی ابن اسباط و علی ابن حسان و علی این سماعه و غياث ابن کلدوب و روايته عنهم فی تسعة و اربعين مورداً و غياث ابن کلدوب البجلی و غياث ابن کلدوب

ج: فيحث

س: بجلی و يزيد ابن اسحاق شرح،

ج: شرح يزيد ابن اسحاق شرح

س: و روی عنه احمد ابن ابی ظاهر و الحسن ابن عبيدالله و حميد ابن زياد و سعد ابن عبدالله و سهل ابن زياد و عبدالله ابن مغيره و علی ابن ابراهيم و محمد ابن احمد

ج: علی ابن ابراهيم بعيد است نه بعيد است

س: و محمد ابن احمد ابن يحيي

ج: آن هم بعيده از حسن ابن موسی نقل مرسل است آن

س: و محمد ابن الحسن صفار و محمد ابن الحسين و محمد ابن الحسين ابی الخطاب

ج: اما آن احتمالاً بايد واو باشد چون محمد ابن حسين هم رتبه آن است بعيده از او نقل بکند

س: نمی­شد اين جور طبقه­ها را مثلاً از خود کتاب­ها

8: 35: 1

ج: نمی­خواهم ببينم يعقوب ابن يزيد کجاست؟ دارد يا ندارد؟

س: اين­جا ندارد يعقوب ابن يزيد را و محمد ابن علی ابن محبوب و محمد ابن يحی و صفار

ج: محمد ابن يحيي هم بعيده استاد کلينی بعيد است علی ای حال اين مطلب انشاءالله تعالی اجمالاً روشن شد من انشاءالله باز تفاصيلش را که اين­ها در حقيقت نه به خاطر وثاقت يا به تصور آقايون که غياث ابن کلدوب بعد رواياتش را ديدند اصحاب ما حالا آن نکته­ای را که مرحوم شيخ گفته آن را هم انشاءالله روشن می­­کنيم که چرا اصحاب ما با اين دو قيد يک روايت از شيعه نداشته باشيم دو قول مشهور هم نداشته باشيم شيخ می­گويد لما روی عن الصادق کلام شيخ را هم انشاءالله توجيه می­کنيم در بحث تفصيلی الآن در مقدمه هستيم و کلام شيخ را هم توجيه می­کنيم آن روايت را هم توجيه می­کنيم که اصلاً مراد آن روايت چه است و بعدش هم اينی که شيخ می­گويد به خاطر اين عمل کردند عرض می­کنيم به خاطر آن نيست نکته نکته ديگری است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين